



۲۰۱۷/۲/۱۹

احسان الله مایار

دور نمای مه آلود افغانستان نیاز مند

کمتر روزی را به خاطر دارم که بعد مرور بعضی از رویداد های جهان به چوکی خود تکیه کرده و با احساس خوش، نفسی به راحت کشیده باشم.

در کشوری بیگانه ای که به نام ایالات متحده امریکا با پاسپورت آلمانی که محل تولدم در آن کابل - افغانستان رقیم است روز های زندگی خود را سپری می کنم و نمی دانم که به کجا مربوطم. افغان بودنم را کسی از من سلب کرده نمی تواند، اما چگونه افغانم که در التیام درد های زادگاهم کوچکترین اثری ندارم.

هر روزی طوری که خواسته نویسنده ای در رسانه ها باشد بمن تزریق می شود که این چنین است و آن چنان و در تشخیص نویسنده غل و غشی وجود ندارد لذا بایست ادعای وی را بپذیریم و اگر احیاناً به ذهنم نچسبد و از واقعیت و حقایق دور باشد در برابرش چی کرده می توانم؟ هیچ! و یا منتهی چند سطر علیّه وی بنویسم که بدون تأثیر در کناری قرار خواهد گرفت.

مختصر در این جهان بی سر و پا که دونالد ترامپ رئیس جمهور پُر قدرت ترین کشور جهان شده می تواند پس به چی و کی و گفتار کی اعتماد کرد.

افغانستان و مردم آن ما مهاجرین افغان را که با تابعیت و پاسپورت بیگانه گان مجهزیم بیگانه می شمردند و اگر از سر تنبّه گی افغانی خود کار نگیریم و از واقعیت و حقیقت گریز نکنیم بایست ادعای آنها را بپذیریم و اعتراف نماییم که ما در جهان دیگری زندگی می کنیم و به مداوای درد های ملت افغان رسیدگی کرده نمی توانیم زیرا آنها دانند و علاج درد شان.

خود را مثال آوردن کیفیتی دارد که انسان با وجدان خود مصادف است و نمی توان در اظهارات خود طفره رفت. برای بنده که دارای پاسپورت و تذکره تابعیت آلمان استم کسی پیشنهاد کند که به افغانستانت برگرد و شرط آن تسلیم دادن اسناد هویت آلمانی ات به مرجع آن است یقین دارم که با این تبادل موقوف زندگی خود موافق نخواهم بود.

در کشوری که نبود یک تذکره ساده افغانی که از سالها باینطرف بالای ثبت کلمه "افغان" در تذکره جنگ دارند به کدام اسم و رسم می توان آنرا یک مملکت زیر یک اداره نامید و مردم آن که بایست مانند دیگر کشورهای جهان یک ملت واحد را نمایندگی کنند یک عده شان از "افغان بودن" اکیداً احتراز می کنند چطور به ساختار اجتماعی و سیاسی چنین کشور اعتماد کرد. اگر رهبران افغان درایت می داشتند تا برای مردم خود حد اقل معیار زندگی را فراهم می آوردند و قشر جوان افغان را بی سرنوشت در دیار بیگانگان مجبور به پناه گزینی نمی ساختند، باز

هم بینی خمیری شان را می ستودم، لیک اکثر آنها غم خود را دارند نه از مردم را، پس به کدام کار و کردار شان بالید که بتوان مؤید ستایش شده و به آنها اعتماد کرد.

نمی دانم که این ملت بیچاره افغان سرنوشت خود ها را به کی ها سپرده اند که تا امروز در دهه دوم قرن بیست و یکم قادر به حل ساده ترین موضوعی شده نمی تواند که حتی در کشور های همسایه ما از چندین دهه باینطرف اصلاً بالای چنین مطالب پیش پا افتاده صحبت نمی کنند.

فکر می کنم افغانستانی که زمانی یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود، و امروز نیز می باشد، توسط کسانی اداره می شد که استخوان های نیاکان شان زیر هزار من خاک همان دیار پوسیده شده و خودش نیز فکرش را کرده نمی توانست روزی در پهلوئی کسانی دفن شود که نه با نامش و نه قومش و وطنش سر و کاری داشته باشد. لیک امروز اکثر کسانی اداره کشور را در دست دارند که نه علاقه ای به آن دیار دارند و نه دوام زندگی خود را در آن خاک تصور می کنند. عده ای نمایندگی از یک همسایه نموده و دیگری از همسایه دیگری و بعد از شکست مفتضح شوروی سابق در تعداد همسایگان افزونی بیشتر صورت گرفته و به همان تناسب در تعداد خدام بیگانه های افغان نما نیز وجود شان از حساب بیرون شده است. پس دورنمای چنین کشور و ملت چگونه خواهد بود؟

من معتقدم که مسایل در هم و برهم را نمی توان با احساسات حل کرد. از فاصله دور و غایب از محل موقف عقل چهل وزیر داشتن را دارد که به درد مردم نمی خورد، لذا همان اشخاصیکه در محل برای تنازع البقاء خود و صیانت از اعضای خانواده خود دست به یخن اند، آنها استند که حق دارند در مورد چگونگی زندگی خود سخن گویند نه اینکه ما ها خود را شریک در زندگی شان "به مه چی گویا" مداخله کنیم و بدتر اینکه در خرابی بیشتر ماحول شان دست یازیم.



گذشته از این اکثر کسانی که امروز با سر نوشت ملت افغان و خاک افغان ها سر و کار دارند اعضای خانواده های شان در بیرون مملکت با پاسپورت های بیگانه زندگی می کنند و خودش نیز روزیکه علایقش که بنیادش بالای بیشتر اندوختن جیفه دنیائی است، به افغانستان خاتمه

یابد با اعضای خانواده هایشان مدغم گردیده و با سرمایه های قارونی شان در مقام بلند همان کشور امرار معاش می کنند.

لیک کسانی که دار ندارش نیز در همان افغانستان بوده، که از جمله قرار احصائیه رسمی دولت دست ساخته بیگانه بیش از سه ملیون اتباع آن معتاد مواد مخدر استند، نسبت به صعود سرسام کن مواد اولی زندگی در تگاپوی بدست آوردن پائینترین وجوهی بوده تا زندگی کرده بتوانند و از این بیچارگان بیچاره ها نمیتوان انتظار برد تا در ماحول زندگی سیاسی و اجتماعی خود تغییری وارد آورند.

اشاره به کسانی که امروز طور نسبی به رفاه مالی و راحت جهان بیگانه، غیر از افغانستان، زندگی می کنند بایست بدانند که فرزندان افغان که شاید پیوند رگ و یا خون با آنها داشته باشیم با وضع پایانتزین معیار حیاتی

زندگی می کنند، این تصویر بالا شاهد ادعای نویسنده است، یک خاشه از رحم و بشر دوستی کار بگیرند و سعی کنند که با قلم شان در خون و زندگی وطنداران یک زمان ما قلمک نزنند. این مقدمه گویا را کنار می گذارم بر می گردم بالای موضوعیکه از چند روز باینطرف باعث ناراحتی بیشترم گردیده است.

چند روز قبل خبری را زیر عنوان :

حکومت: گفت و گوها با حزب جمعیت هنوز به نتیجه ای نرسیده است- که به تاریخ ۱۳ دلو ۱۳۹۵ توسط روزنامه پژواک نشر شده است، خواندم.

در این خبر می خوانیم که: " عظامحمد نور سرپرست ولایت بلخ و رئیس اجرائیه حزب جمعیت اسلامی، اخیراً گفته است که از نشانی جمعیت اسلامی و نیز از آدرس ریاست اجرائیه با حکومت وارد گفت و گو شده است و هیچ گاهی به گونه شخصی معامله نخواهد کرد و هرگز منافع شخصی اش را بر منافع مردم ترجیح نخواهد داد. این مقام ارشد حزب جمعیت، تطبیق توافقنامه حکومت وحدت ملی و تدویر لویه جرگه را از خواستهای این حزب عنوان کرده و در بخشی از سخنانش در نشست افزوده است: "سی سفارت به ما، سی معینیت به ما، تعدادی از اداره های مستقل، به شمول ارگانهای محلی به ما، ده الی پانزده ولایت به ما، نصف کنسول گریهای دنیا به ما داده شود". ...

چانه زدن در تقسیم قدرت در یک کشور واحد به واقعی و هدف از بین بردن تمامیت کشور را معنی دارد و کسانیکه امروز از آن صحبت می کنند کسانی اند که به افغانستان واحد علاقه ندارند و در صدد پارچه کردن افغانستان می باشند.

فراموش نکنیم زمانیکه افغانستان تحت اشغال قوای شوروی زمان بود مفکوره تقسیم افغانستان به شمال و جنوب مطرح بود و در نظر داشتند تا ولایات شمال هندوکش را با پایتخت مزار از بدنه افغانستان واحد جدا سازند. درد جدائی از وطن در تار و پود زندگی سالخورده های افغان ریشه داشته و این عنصر بزرگ تفاوت فکری و علایق یک مهاجر افغان را با کرگس صفتان افغان نما در افغانستان به ثبوت می رساند.

عطا نور امروز که بر بنیاد حکومت مفتن حامد کرزی روی صحنه آمد، البته بنابر خواسته حاکم بیگانه، در صدد ریشه کنی افغانستان واحد دست به کار شده که نمونه آن در خیر بالا واضح است.

انگیزه در هم شکستادن افغانستان واحد زاده تفکر امروزی نبوده بلکه ریشه آن در گذشته ها نیز نهفته است. بنده در سال ۲۰۰۱ م به جواب یکی از دوستان آن زمان که بعد از نشر نوشته من علایق خود را با من قطع نمود، در رابطه با این موضوع تذکری داده بودم که در آینده دوباره نشر خواهم کرد.

ادامه دارد